

# بایسته‌های کنونی دین پژوهی

● علی اکبر رشاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَوْلَا نَفْرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لَتَوَقَّفُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ

إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ... (توبه / ۱۲۲)

حضور و همایش همکاران ارجمند را در این نشست علمی و مشورتی گرامی می‌داریم و امید می‌بریم حضرت سبحان، حق و حسن الهام فرماید تا آنچه خیر و خردپسند است بر ذهن و زبان حقیر جاری شود.

در باب بایسته‌های دین‌پژوهی از زوایای گوناگونی می‌توان سخن گفت: ۱- از زاویه نظامدهی، برنامه‌ریزی و

بهسازی ۲- از حیث محتوا، ساختار و روش‌شناختی علمی

۳- از جهت نحوه عرضه و ارائه و ارتباط با مخاطب.

در زمینه نخست، دهها مقوله و مسئله در خور بررسی است، از قبیل، مدیریت و سازمان، سیاستگذاری، هدف‌گزینی، رویکرد و جهت‌دهی، اولویت‌بندی، امکان‌سنجی، اطلاع‌رسانی، آسیب‌شناسی، هماهنگ‌سازی و تقسیم کار، ابزارهایی، شیوه‌شناسی و روش‌گزینی، آموزش و دانش‌افزایی محققان و مقولات و مسائل بسیار دیگر. کما اینکه از زاویه محور سوم یعنی نحوه صورت‌بندی و عرضه

و ارتباط با مخاطب نیز دهها نکته و گفته قابل طرح است. بنده در این گفتار عمدتاً به محور دوم یعنی: بایسته‌های دین‌پژوهی در زاویه محتوا و مضمون، ساختاردهی و روش‌شناسی، نظر دارم. هرچند به اعتبار ترتیب، تقدم با محور نخست است و اهمیت و خطورت محور سوم نیز کم نیست ولی به نظر حقیر محور دوم اصیل‌تر و اساسی‌تر و طبعاً مقدم بر دو محور دیگر است.

هرگاه مکتب و مرامی در معرض تجربه عملی قرار می‌گیرد و بر منصفه اجرا می‌نشیند، کاستیهای آن - اگر ذاتاً کاستی‌پذیر باشد - آشکار می‌شود، و هر زمان بینش و منشی علم ادعا بر می‌افزاید، هم توقعات از آن مضاعف می‌گردد، هم خصومتها و دشمنیها با آن فزونی می‌گیرد. امروز اسلام در ایران در بوته آزمون و اجرا و در جهان در معرض داوری و ارزیابی قرار گرفته و طبیعی است برخی پیامدها و تبعات به سراغ آن بیاید. بدین لحاظ رسالت متفکران اسلامی و روشنفکران مسلمان در تبیین و توسعه معرفت دینی و رفع نواقص و نقائص و تصحیح کاستیها و ناراستیهای تئوریک و ارائه پاسخ در خور به پرسشهای نو پدید و پیشنهاد مدلهای کاربردی در زمینه تدبیر مناسبات اجتماعی متناسب با شرائط مستمراً تحول‌یابنده عصر حاضر، صد چندان شده است. عنوان سخن امروز بنده نیز به همین رسالت اشارت دارد.

به نظر ما بعد از یک دوره طولانی رکود فکری و فقهی، اینک با شرایط جدیدی مواجه شده‌ایم و این شرایط، مطالبات بسیاری را پیش روی ما می‌نهد. در قلمرو حکمت، ۴۰۰ سال است که ما بر یک مکتب فلسفی پای می‌فشریم و تنها ریزه‌خوار خوان پرنعمت صدرنشین شبستان حکمت الهی و معرفت شیعی، حضرت صدرالمتألهین شیرازی هستیم و طی این مدت به جای هر گونه تحرک و تحول، نوآوری و نظریه‌پردازی، تنها به تعلیقه‌نگاری و حاشیه‌زنی و شرح و بسط آنچه وجوه برجسته فلسفی این دوران پدید آورده بودند بسنده کرده‌ایم. در حوزه کلام نیز گامی فرا پیش ننهاده‌ایم، بلکه کوشش و جوشش در حوزه کلام بی‌رمق‌تر از فلسفه بوده است. در فقه‌پژوهی هم وضع ما بهتر از حوزه

فلسفه و کلام نیست. در حوزه اخلاق نظری نیز فقر دیرین و ضعف مزمن، ادامه یافته و بلکه وضعیت اخلاق پژوهی ما، حتی قابل مقایسه با بخش فلسفه، کلام و فقه نیست؛ زیرا در اینجا از آغاز یکسره مقلد بوده‌ایم. اصولاً اخلاق نظری ما چیزی بیش از بازگویی اخلاق ارسطویی و اخلاق نیکوماخوسی نبوده است. البته بحث امروز بنده بیشتر ناظر به دین‌پژوهی معطوف به بخش فلسفه، کلام و فقه است.

به نظر می‌رسد چهار حرکت اساسی در باب دین‌پژوهی اسلامی از زاویه توسعه و تکامل در محتوا، و تحول و تغییر در ساختار و روش، بایسته است: ۱- نخستین گام و اقدام، بازپژوهی نقادانه، منصفانه، عالمانه، و نوعی آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی جدی از دانشهای دینی است، ۲- سپس تنقیح و باز‌پیرایی دقیق دانشها و متون دینی، ۳- آنگاه تنسيق، بازسازی و ساماندهی جدید علوم اسلامی، ۴- واپسین اقدام، نظریه‌پردازی و نوآوری در بخشهای گوناگون اندیشه دینی و احیاناً تاسیس و تدوین برخی علوم تازه و ضروری، با توجه به نظرها و نیازهای نو پیدا است.

طی قرون اخیر، در حوزه‌های علمی ما، برخی دانشها مانند فقه، به لحاظ کمی بیش از حد مورد اهتمام واقع شده (هرچند به لحاظ کیفی - چنانکه خواهیم گفت - سخت نیازمند عطف توجه ارباب فضل و اصحاب فکر و فرهیختگی است) و برخی دانشها مانند فلسفه، کلام و قرآن‌پژوهی بسی مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند همچنین برخی دیگر مانند علوم حدیثی، تاریخ و ریاضیات ... مطلقاً مهجور و متروک واقع شده‌اند.

در علوم و دانشهای اصلی اسلامی مانند فلسفه، کلام، فقه و اصول، از سویی زوائدی راه یافته است که ربطی به این دانشها ندارد و از دیگر سو تورم و فریبه‌هایی پدید آمده که هم تناسب و تعادل را در این دانشها برهم زده و هم به جای گره‌گشایی، خود باعث پیچیدگی مضاعف در عرصه نظر و عمل شده است. همچنین از سوی خلأها و کاستیهایی در آنها وجود دارد که اساساً مورد توجه واقع نشده‌اند. و این همه موجب شده است که هندسه دانشهای اسلامی، بی‌قواره و ناموزون و احیاناً این علوم چند رگه و

ناکار آمد جلوه کنند. البته این نقائص و ناراستیها در فقه و اصول آشکارتر است.

برخی مباحث انضمامی که احیاناً ربطی به ذات و غایت دانشهای اسلامی ندارد، یا فلسفه انضمام خود را از دست داده اما به هر حال در آنها راه یافته و همچنان منضم آنهاست، و رفته رفته فربه و فربه تر شده و امروز مانند زائده‌ای بر اندام برخی علوم خودنمایی می‌کند، این است که گاه مباحثی از یافته‌های دانشمندان و متخصصان دیگر رشته‌ها، مانند بخش طبیعیات در فلسفه وام گرفته شده و اکنون بطلان بسیاری از این دست مباحث و مناظر در این بخش بر آفتاب افتاده است اما هنوز و همچنان وبال فلسفه اسلامی است و لاشه لخت فرضیات و نظریات فرسوده و پوسیده آن برگرده فلسفه سنگینی می‌کند.

همچنین باید گفت مطالبات نامتعادل و غیرجامع جامعه از فقیهان، یا راحت طلبی بعضی از مدرسین فقه (که باعث شده بخشهایی از فقه را تدریس کنند که راه آن را دیگران هموار کرده‌اند، و به بخشهای جدیدی که نیازمند کار و تلاش و ابداع است نپردازند) یا عرف و عادت فقیهان و مدرسان، موجب شده است تا به برخی از ابواب بیشتر پرداخته شود و بر اثر تکرار تدریس و تحقیق در آنها، هر کس چیزی بر آن بیافزاید و رفته رفته این ابواب، متورم و حجیم شوند و بخشهای دیگر لاغر و نحیف بمانند یا حتی به مرور زمان از علم فقه حذف شوند. مثلاً چون گذشتگان نوعاً همه تدریس و تبویب فقه را از باب طهارت آغاز کرده‌اند، متاخرین نیز چنان کرده‌اند! همین رویه سبب شده است تا باب طهارت به گونه‌ای روزافزون حجیم تر شود. اما برآستی آیا هیچ مسئله و مقوله‌ای در فقه به اندازه این باب حائز اهمیت و ضرورت نیست؟ آیا پس از قرنهای بحث و فحص باز هم ابهام درخور اعتنا و مطالب کشف نشده‌ای در این باب باقی مانده است که باید بدانها اهتمام گردد؟ واقعاً این باب چه میزان قابلیت نوآوری دارد؟ و چرا باب طهارت؟! آیا این انتخاب به خاطر تقدم مسائل شخصی و تکالیف فردیه بر وظائف اجتماعی، صورت گرفته است؟ یا بدین سبب است که طهارت، مقدمه عبادات است و عبادات

مقدم بر سایر تکالیف دینی و طبعاً مقدم بر دیگر بخشهای فقه؟ اما آیا این نکته‌ها و امثال آن برای توجیه رفتار و روش کنونی کفایت می‌کند؟ آیا این نکات به حدی مهم است که سبب شود آموزهای اساسی دین مغفول و مهجور و بخشهای بسیار مهم فقه، ضعیف و نحیف بمانند و در نتیجه پرسش‌های حیاتی و نیازهای اساسی امت بی‌پاسخ رها شوند؟ این بهانه‌ها قابل تأمل است، وانگهی اگر سیر آموزشی احکام باید چنین باشد و طبعاً ساختار تدوینی متون فقهی نیز چنین شود، آیا لزوماً سیر تدریس علمی و تحقیقاتی هم باید به همین نحو باشد؟ آیا انتخاب عناوین



مورد تدریس و تحقیق نباید با لحاظ کردن شرائط زمانه و حاجات منظور و متغیر مکلفین صورت گیرد؟ مگر فقه برای پاسخگویی جامع به نیازهای روزمره و نوشونده و فزاینده امت تأسیس نشده است؟ مگر فقه فلسفه‌ای غیر از این دارد؟ اگر پاسخگویی جامع و جدی به نیازهای جاری و جدید امت مطرح نبود، آیا اصلاً فقهی لازم بود؟ و آیا اجتهاد معنا پیدا می‌کرد؟ اگرچه علل و عوامل فراوانی موجب این وضعیت شده است که البته بررسی آنها خارج از دایره بحثی است که برای طرح در این نشست پیش‌بینی کرده‌ام اما به هر حال مبحثی است بس درخور مطالعه و بررسی.

حکمت ما نیز وضع بهتری ندارد. البته در کلام زوائد کمتری به چشم می‌خورد اما کاستی و کسری در آن فراوان است. خلأهای فلسفی، کلامی و فقهی در گذشته نیز بسیار بوده اما امروز جستارها و چالش‌های جدید باعث شده است که خلل و خلأها آشکارتر گردد.

در بسیاری از مقاطع تاریخی، شیعه به صورت یک فرقهٔ رفض و رد شده قلمداد شده و تنها در برخی از نقاط عالم و جهان اسلام حضور داشت، اما اینک شیعه پرآوازه‌ترین مذهب اسلامی در جهان است. در گذشته، تشیع نوعاً فاقد حاکمیت بود و مانند امروز در قبال مکاتب فکری جهانی علم ادعا برنیافراشته بود. لذا در اکثر مقاطع و مناطق، مردم ما فقط به فقه فردی نیازمند بودند و بیشتر از این هم، متوقع و ممکن نبود. فقها نیز بیشتر به این بخش اهتمام می‌کردند، اما امروز شرایط دیگر مانند گذشته نیست. برای من بسیار زیبا و دلپذیر بود شنیدن این نکته که گفتند: چند سال پیش یکی از فضالای قم که به نجف مشرف شده بود، خدمت حضرت آیت الله سیستانی نیز می‌رسند و ایشان از اوضاع و احوال قم و دروس حوزه پرسش می‌کنند. او پاسخ می‌دهد بحمدالله درس و بحث رونق خوبی دارد مثلاً ۱۰۰ یا ۲۰۰ حلقه کرسی درس خارج دائر است. ایشان می‌پرسند چه مباحث و ابوابی مورد تدریس قرار می‌گیرند؟ او پاسخ می‌دهد: طبق عرف ابوابی مانند طهارت، صوم و صلوة و... ایشان با تعجب می‌گویند: هنوز هم این بحثها مطرح می‌شوند؟ موضوعات دروس فقه حوزه علمیه قم باید از مجلس شورای اسلامی بیاید! باید مجلس بگوید که نیاز فقهی کشور چیست و چه موضوعاتی را بحث کنید! این نکته بسیار ظریفی است. ما به دانشگاهها ایراد می‌گیریم که بین تحقیق و تئوری پردازی در رشته‌های فیزیک، شیمی، ریاضیات و مهندسی با عمل صنایع و عمران و دستگاههای عامل رابطه‌ای نیست! طی سالهای اخیر در هر وزارتخانه‌ای دفتری برای ارتباط با دانشگاه دائر شد. در دانشگاهها هم دفتری برای ارتباط با صنایع. اخیراً هم آمدند دستگاه ذی‌ربط مطالعات علمی، آموزش و پژوهش عالی را ادغام و وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری را تاسیس کردند. این

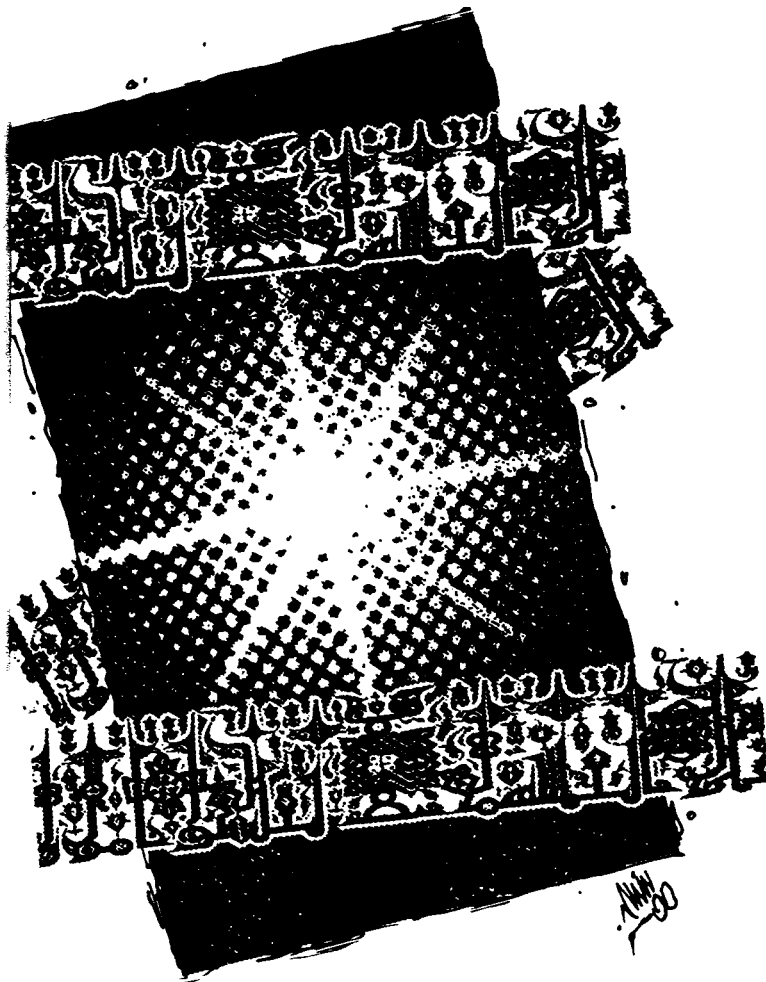
اقدام امیدوارکننده است و ان‌شاءالله در مقام عمل هم نتیجه بخش خواهد بود، البته کاستی و نارسایی در زمینه تعامل تئوری و تجربه و علم و اجرا، وسیعتر از این حدود است که بتوان تنها با این دست اقدامات امید به رفع مشکل بل مشکلات برد. این مشکل مزمن دستگاه و سامانه آموزشی جدید و دانشگاهی هم است و هنوز ادامه دارد. این نوع مشکلات در قلمرو علوم دینی در گذشته کمتر بود چون توقع و مطالبه هم از روحانیون کمتر بود و در آن بخشی که از ما مطالبه می‌شد یعنی احوال شخصیه و تکالیف فردی، کم و بیش کار کرده‌ایم. اما در سیاسیات، اجتماعیات، اقتصادیات کار درخور نکرده‌ایم، و امروز عذر و بهانه‌های قبلی از حوزه و نظام پذیرفته نیست! امروز چه نسبتی بین حوزه و سازمان برنامه و بودجه هست؟ چه رابطه‌ای میان حوزه و وزارت ارشاد، کشور، اقتصاد، نفت و نظام بانکی هست؟ چه ارتباطی بین حوزه و مجلس وجود دارد؟ چه نسبتی بین حوزه و قوه قضائیه وجود دارد؟ چرا باید قوه قضائیه جدای از حوزه، دانشکده قضایی تاسیس کند؟ مگر از جمله رسالت‌های اساسی حوزه، تربیت قاضی نیست و مگر منصب قضا علی‌الاجماع متعلق به فقها نمی‌باشد؟ آیا قوه قضائیه این مسئولیت را از حوزه طلب نمی‌کند یا حوزه پاسخگوی نیازهای قوه قضائیه نیست؟

امروز ذهنها و زبانها پر است از پرسش. به چه دلیلی این همه پرسش باید بی‌پاسخ بماند؟ من وقتی این همه سئوالهای بی‌جواب را در قلمرو فلسفه، کلام و فقه ملاحظه می‌کنم و می‌بینم کمتر کسی خود را موظف به پاسخگویی می‌داند، تعجب می‌کنم! امروز کارآمدی حوزه در حد انتظار نیست، زیرا مطالعات و تحقیقات در آن کاربردی نیست، تعلیم و تربیت نیازنگرانه نیست، انتشارات نیاز سنجانه نیست. برای برخی از مدرسین و محققین انگار نه انگار که انقلابی به وقوع پیوسته! انگار نه انگار که حکومتی تاسیس شده! انگار نه انگار که ما در سطح دنیا با هزاران پرسش و چالش، شک و شبهه و حمله و هجومه مواجهیم! از بعضی از فقها در باب یک موضوع زنده و مورد نیاز روز که پرسش می‌شود، حداکثر سرمایه‌گذاری‌ای که می‌کنند این است که

حاضرند پنج‌شنبه‌ها به صورت چند جلسه تطفلی و گاه تفننی به تبیین آن پردازند، البته باز از این بعض باید بسیار ممنون بود زیرا برخی در این حد هم حاضر نیستند به «حوادث واقعه» پردازند! اجتهاد دو رسالت عمده و اصلی بر عهده دارد: ابداع و اصلاح. پرداختن به مباحث و موضوعات مستحدثه، تصحیح آرای پیشین و پیشینیان. اگر این دو رسالت بر زمین بماند، فقه فلسفه خود را از دست خواهد داد و اجتهاد، تقلیدی و کلیشه‌ای خواهد شد. تقلید در اجتهاد هیچ ارزش علمی و عملی ندارد و متأسفانه آنچه برخی مدرسان فقه می‌کنند چیزی بیش از تقلید در اجتهاد نیست، در حالی که بنا به رأی مشهور فقهای ما، تقلید مسلمان هم باید اجتهادی باشد! اینجا باید از فیلسوف متفکر و فقیه بصیر و اندیشمند مسئولیت‌پذیر، حضرت علامه آیت الله جوادی آملی ذکر خیر و قدرشناسی کنیم که به دوستان ما فرموده بودند: اگر شما در باب اقتصادیات و اجتماعیات موضوع به من بدهید، من آن را موضوع دروس فقه خود قرار می‌دهم. چه مانعی دارد فقهی موضوع دروس خود را فقه سیاست قرار دهد؟ فقیه دیگری موضوع بحث خود را فقه هنر قرار دهد؟ دیگری و دیگران هم فقه ارتباطات، فقه بین‌الملل، فقه حقوق معنوی اثر، فقه بانکداری، فقه حقوق انسان و صدها موضوع و مسئله مبتلا به دیگر را موضوع تدریس خود قرار دهند؟ چه می‌شود اگر متفکران ما تدریس و تحقیق خود را به سمت دانشهای نوین جهت دهند؟ یا کسانی در صدد باشند که با تدبیر و تلاش خود، دانشهای جدیدی را در قلمرو اندیشه اسلامی بنیاد نهند؟ تاسیس و تدوین دانشهایی چون فلسفه معرفت اسلامی، انسان‌شناسی اسلامی، فلسفه دین توحیدی، فلسفه اخلاق اسلامی، فلسفه فقه، قواعد فقه (به صورت دانش مستقل و مدون) - و دانشهای بسیار دیگر - که در شرائط کنونی عین تشریح شریعت و تدوین دین به شمار می‌رود - در انتظار سرانگشت فکر بکر و اراده گره‌گشای اندیشمندان مبدع و مبتکر و دانش‌ورزان شجاع متهور است. این محورها از چالشگاههای اصلی معرفت و حکمت روزگار ماست که حضور و عرض اندام دین و دینداران و اصحاب فکر و

ارباب فقه را طلب می‌کند. سکوت اختیار کردن در قبال علوم و آرای جدید به معنی توقف اختیار کردن و اعلام «نمی‌دانم» است. «توقف» و «نمی‌دانم» نیز چیزی جز عاقبت‌طلبی و تن‌آسایی نیست.

امروز نوآوری و ابداع، نظریه‌پردازی و بازآفرینی در دو زاویه ضرورت روز دین‌پژوهی است. دین‌پژوهی به معنای عام شامل علوم فقهی و نیز هر دانشی که یک‌طرفش اندیشه دینی باشد و هر مسئله‌ای که نسبتی با دین داشته باشد، است مانند دانشها و حوزه‌هایی که از آنها نام بردم و همچنین سایر علوم انسانی اجتماعی مانند جامعه‌شناسی، روانشناسی، تربیت، همه و همه نسبتی وثیق و عمیق با تفکر دینی و منش دینی دارند. اگر این علوم و معارف به دین عرضه شوند یا دین و دینداری بدانها عرضه شود آنچه به دست می‌آید در قلمرو دین‌پژوهی قرار می‌گیرد. به هر حال



دین پژوهی، هم نیازمند تاسیس و تدوین علوم و مبانی و مباحث جدیدی است و هم حاجتمند تنقیح و تنسیقی نو و طبعاً منطق‌گذاری و صورت‌بندی جدید. پس ما، هم حاجتمند تحول و تکامل مضمونی در علوم هستیم و هم نیازمند تطور و تغییر روش‌شناختی و منطقی در آنها. فلسفه و منطق، قرآن‌پژوهی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، سیاست، اقتصاد، تاریخ، و فلسفه دین و علوم و روش تحقیق در این علوم، باید به صورت رشته‌های تحصیلی در حوزه، مورد تحقیق و تدریس قرار گیرند. بعلاوه اینکه در هر یک از اینها یک دسته متخصصینی باید تربیت شوند، سطح عمومی این رشته‌ها به صورت درسهای عمومی بی‌استثنا برای طلاب تدریس شود و همه طلاب باید در حد نیاز اجمالی روش تحقیق بیاموزند. گذشتگان ما اهتمام خاصی به روش تحقیق و تالیف داشتند، مثلاً وقتی محدث و مفسر و فقیه و مفتی بزرگی چون علامه مجلسی به کار سترگی چونان تدوین ۱۱۰ جلد بحارالانوار که خود دایرةالمعارفی بزرگ و شاید از کهن‌ترین دانش‌نامه‌های جهان باشد، دست می‌یازد، حتماً برابر با شیوه‌نامه، روش پژوهش و نگارش و طرح و ساختار مشخص و مدونی به این کار اقدام می‌کند. آیا امکان دارد این کار عظیم، بی‌متد و منطق و بی‌نظام و نسق صورت بسته باشد؟ آیا بحارالانوار روش‌شناسی ندارد؟ کدامیک از توجه و تظن کرده‌ایم که متدولوژی تحقیق و تدوین حاکم بر بحارالانوار چیست؟ چرا امروز در یونسکو علامه مجلسی به‌عنوان اولین دایرةالمعارف‌نویس یا از نخستین دانش‌نامه‌نگاران جهان گرامی داشته می‌شود؟ چون کار او، هم عظیم و هم تابع منطق علمی صحیحی است. اصول و نکات فراوانی که در امر تالیف و تنظیم بحار اعمال شده، از سازماندهی و مدیریت تحقیق گرفته، که دهها و شاید صدها نفر را سامان داده، تا موضوع‌گزینی، ترتیب‌گذاری و ساختاردهی به مباحث و تا سبک تدوین آن، همه و همه می‌تواند مورد بازرسی و ژرف‌رسی قرار گیرد. تجربه گرانبها و کهن تدوین بحار، به موارث و گنجینه‌های مدفونی می‌ماند که مرور زمان بر ارزش آن افزوده و این کار امروز بیش از دیروز قابل ارزشگذاری است.

بحارالانوار کاخ عظیمی است که معمار عظیم‌الشان آن در روزگاران دور آن را پی افکنده و علاوه بر ارزش عمارت آن، دینه‌های بسیاری نیز در آن نهفته است. منطق حاکم بر بحار هنوز هم جواب می‌دهد و حتی طی این چند صد سال بسیاری خواستند آن را تنقیح، تلخیص و یا تبدیل کنند اما هرگز موفق نشدند.

روش تحقیق، بسیار مسئله مهمی است که به شدت می‌شاید و می‌باید توجه و اهتمام مجتهدین جوان و متفکرین با فضل و فضیلت را به خود جلب کند. هم‌اکنون عده‌ای از دانش‌پژوهان و محققان جوان در صدد برآمده‌اند تا به نحو خودآموز و خودآزمون روش تحقیق یاد بگیرند! چرا حوزه به فکر تامین نیاز این طبقه نیست؟

امروز تنظیم مجدد و سامان‌دهی جدید دانشهای دینی، یک ضرورت است. علوم عقلی سازماندهی جدیدی را می‌طلبد. مرحوم علامه طباطبائی، اولین کسی است که در عصر ما سازمانی نو به فلسفه اسلامی داد و شاگردانش مرحوم استاد مطهری، استاد مصباح و علامه جوادی آملی، تا حدی، مقصد و مرام او را تعقیب کردند. اصول فلسفه نخستین اثر فلسفی است که سازمان جدید فلسفه در آن اعمال شده است. علامه در این اثر گرانسنگ، فلسفه را از معرفت‌شناسی آغاز کرده، کما اینکه مجموعه جهان‌بینی استاد مطهری نیز نخستین مجموعه‌ای است که با سبکی بدیع و روشی نو، در زمان ما کلام شیعی را سازمان‌دهی کرد. اما فقه و اصول ما بیش از علوم عقلی نیازمند تحول صوری است. شهید صدر در فقه تا حدی چنین کاری را انجام داد. به نظر من اقتصادنای شهید صدر کتاب فقهی نیز محسوب می‌شود زیرا او به مثابه یک فقیه و با تکیه بر منطق اجتهاد وارد علم اقتصاد شده است، کما اینکه در اصول نیز مرحوم مظفر و مرحوم شهید صدر، اصلاحاتی کرده‌اند، اما این نمونه‌ها و در این حدود کافی نیست.

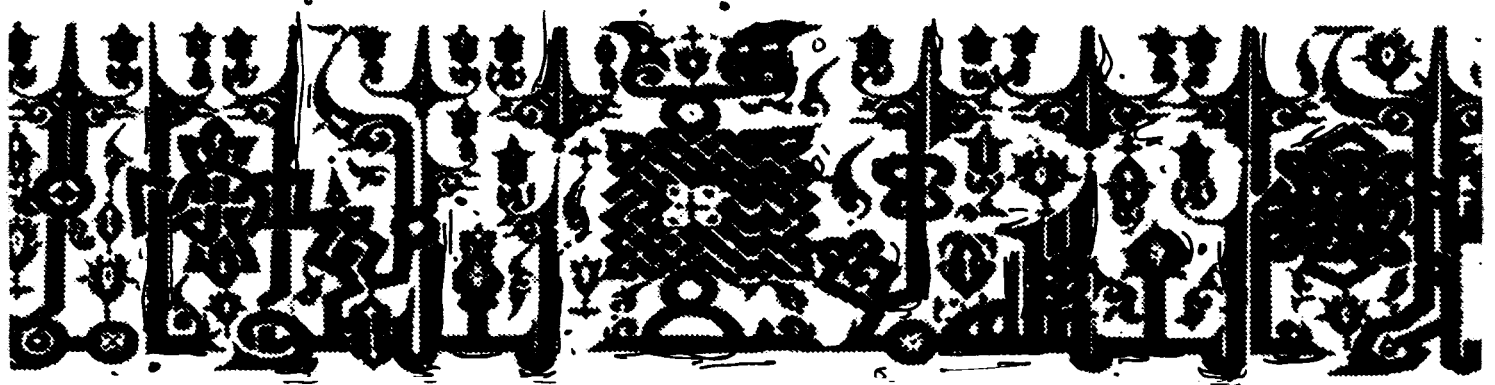
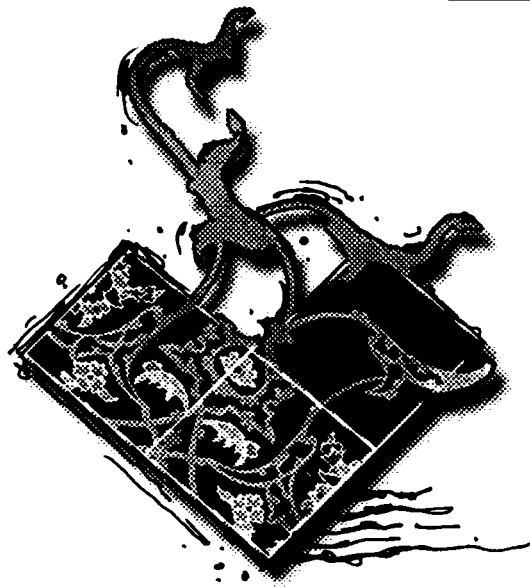
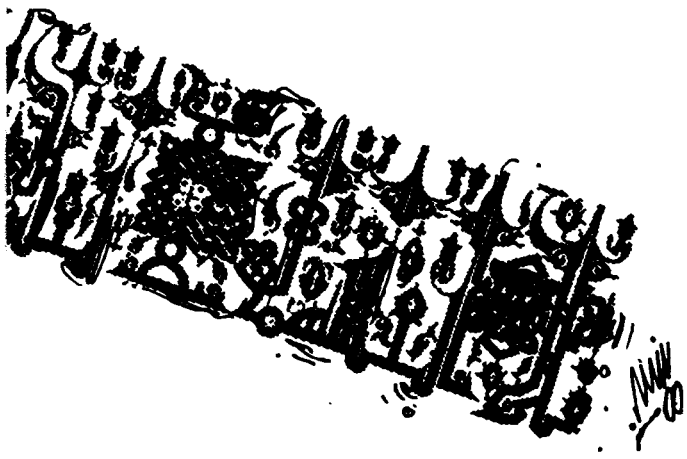
تعریف روابط اصول و قواعد هر دانش با هم و کاربرد هر یک از مباحث و قواعد در زمینه‌های مختلف نیز یکی از بایستگی‌هاست، مثلاً باید روشن و تبیین شود که اگر کسی معتقد به اصالت وجود باشد، در جهان‌شناسی و الهیات او

چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر منکر وحدت و اصالت وجود بشود چه روی می‌دهد؟ طلاب ما دروس و متون را «می‌خوانند» اما «نمی‌دانند»، «حفظ» می‌کنند اما «هضم» نمی‌کنند. تدریس و تدریس بصیرانه و کاربردی نیست. برای کاربردی کردن یافته‌ها باید در فهم مبادی، مبانی و شرایط و کارکرد آنها اهتمام درخوری صورت بندد. اینجاست که اهمیت فلسفه‌های مضاف رخ می‌نماید. مرحوم استاد علامه مطهری در آثاری چون کتاب *عدل الهی* سعی کرده برخی قواعد و مسائل فلسفی و احیاناً کلامی را به صورت کاربردی مطرح کند. *عدل الهی* هرچند فلسفه و کلام است اما به تلقی امروزی و بر وفق ادبیات الهیاتی کنونی عمدتاً از جنس فلسفه دین و کلام جدید است و اگر کلام جدید دانش مستقلی تلقی شود و در حوزه اسلامی نیز چنین دانشی قابل طرح باشد، باید گفت استاد مطهری نخستین متفکر شیعی و ایرانی است که در ربع قرن اخیر به طور جدی و از موضع فعال و همراه با ابداع و ابتکار، به فلسفه دین و کلام جدید پرداخته است و اصولاً اصطلاح «کلام جدید» را او نخستین بار در ایران بر زبان آورده است. برخی طلاب جوان و قلیل‌الاطلاع هنگامی که با بعضی مباحث به اصطلاح جدید مواجه می‌شوند، تصور می‌کنند اینها الهاماتی است که به پیامبران مدرن در غرب شده و هیچ پیشینه‌ای ندارند! اینچنین نیست، اینها اگر حرف درستی دارند، گاه عیناً یا دستکم مایه‌های اصلی و زمینه‌های این حرفها در منابع ما نیز هست، اما سازمان دانشها و روش پژوهش و آموزش ما

طوری نیست که به سهولت بتوان آنها را از منابع خودی استحصال و استیاد کرد. بعضی از بحثها و نظریه‌ها مثلاً در باب فلسفه زبان و زبان‌شناسی و ابواب دیگر، توسط غریبها گاه طوری علم می‌شود که حتی به عنوان مباحث بی‌پیشینه برخی اهل فضل را هم مجذوب خود می‌سازد، اما وقتی به سراغ اصول خودمان می‌رویم و مثلاً آرای آخوند را در کفایه، در بحث الفاظ، می‌بینیم آن مباحث و مناظر بسی دقیقتر، منسجم‌تر، منطقی‌تر و عالمانه‌تر توسط او مطرح شده و سر و صدا و ادعا هم نکرده است. قصه ما مصداق «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد» است. به نظر من کارهایی از قبیل فلسفه تحلیلی فاضل فرهیخته جناب آقای حاج شیخ صادق لاریجانی (حفظه‌الله که مایه فخر حوزه بخصوص فضلالی جوانند) باید تکرار و تکثیر شود. ما ذخائر فراوانی داریم که باید با بازپژوهی و بازسازی، تنسیق و تبویب نو، کاربردی، کارآمد و منطبق با زبان زمان و نیاز عصر سامان بخشیم و عرضه کنیم.

من نمی‌خواهم پیشنهاد کنم که مثلاً معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی جزء علم کلام و علم فقه به حساب آید اما آیا مگر می‌شود منقطع از معرفت‌شناسی،





تاثیر این دانشها، ثبوتاً و اثباتاً نیستیم ولی به هرحال مدعیاتی مطرح شده است که نمی توان آنها را نادیده انگاشت. نفیاً و اثباتاً باید به آنها اعتناء کرد و لازمه اعتناء اطلاع است. در این راستا علاوه بر ساختاردهی درون دانشی، به طبقه بندی جدید بینا رشته ای نیز نیازمندیم. در قلمرو فقه و علوم فقهی، قواعد فقه، رجال و درایه، دانشهای مهمی هستند که باید به صورت درسی فرا گرفته شوند. فلسفه فقه و قواعد فقه از اصول فقه چه کم دارد؟ شما فکر می کنید کار برد آنها در استنباط از اصول فقه کمتر است؟ سالها پیش در بازدید از دائرة المعارف فقه مدرسه مرحوم آیت الله گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه از دوستان شنیدم که می گفتند: افزون بر هزار قاعده فقهی را از منابع فقهی شناسایی و استخراج کرده اند. برخی خیال می کنند که سه، چهار مجموعه ای که به نام «القواعد الفقهیه» یا نامهای مشابه (و نوعاً بدون ساختار اصولی و تبویب منطقی) منتشر شده حاوی همه قواعد هستند. ما بسیاری از قواعد را

جهان نگری و اناساسی شناسی، کلامی کارآمد و کامل داشت! اگر رسالت و غایت کلام تنسیق و تعلیم گزاره های دین، پاسخ به پرسشها و دفاع از گزاره ها و آموزه های دینی است - که چنین است - عمده شبهات و هجمات امروز از این نواحی ساماندهی و گسیل می شود. همانگونه که سابقاً در متون کلامی کلاسیک و شبه فلسفی ما مانند *تجريد الاعتقاد* خواجه به دلائلی بخشهایی چون امور عامه آمده است، امروز هم دانشها و دانستنیهای جدید دیگری پیشنیاز و پیشگمانه الهیات و علوم دینی را تشکیل می دهند؛ یعنی نفیاً و اثباتاً چیزی راجع به آنها باید گفت، لهذا به نحوی و در جایی مناسب در کلام باید به آنها اشاره کرد، کما اینکه همین نیاز و نسبت در دیگر علوم، مانند فقه و تفسیر نیز قابل طرح است. امروز بدون اعتناء و اطلاع به و از هرمنوتیک و زبان شناسی و فلسفه زبان، ورود در تفسیر کافی نیست. البته در حد معقول و معتدل، و به نحوی صحیح و دقیق. ما در اینجا در مقام نفی و اثبات و احیاناً تعیین حدود



به کار می‌بریم بی‌آنکه توجه داشته باشیم!

تفسیر آیات الاحکام و منطق فهم قرآن، باید به صورت اصولی به طلاب تعلیم شود. هنوز هم کسانی هستند که می‌گویند آیات الاحکام پانصد آیه است. باز در همین معجم و در نتیجه استقراء نسبتاً کامل، معلوم شده است که افزون بر ۲۲۰۰ آیه در استنباط فروع کاربرد دارد. به نظر بنده به دلیل پیدایش بایبهای جدید و پرسشهای نوپدید امکان و بلکه ضرورت تمسک به آیات بیشتری فراهم آمده است.

فلسفه فقه (و در ذیل آن فلسفه قواعد، فلسفه احکام و فلسفه اصول فقه) می‌تواند و باید جزء دروس رسمی حوزه قرار گیرد.

در فلسفه نیز نیازمند طبقه‌بندی جدید و احیاناً تدوین علوم جدیدی هستیم. تدوین فلسفه‌های مضاف که امروز در حوزه حکمت و معرفت در دنیا حرف اول را می‌زنند از ضرورت و خطورت مضاعفی برخوردار است. امروزه این حقوق نیست که بر جوامع و دانشگاهها حاکم است، بلکه فلسفه حقوق است که تکلیف مکاتب و جوامع را روشن می‌کند. این اقتصاد نیست که جوامع را راه می‌برد، فلسفه اقتصاد و بینش فلسفی حاکم و جاری بر نظام اقتصادی است که حرف اول را می‌زند. و نیز امروز فلسفه (به معنای هستی‌شناسی و کلان‌هستمندشناسی) دغدغه اول دنیا نیست، این فلسفه فلسفه، فلسفه معرفت، فلسفه علم و فلسفه ذهن و علم‌شناختی است که اول حرف را می‌زند. حتی باید گفت امروز، این دانشها هستند که راجع به مباحث جدید نظری در باب دین تصمیم می‌گیرند، و این فلسفه دین است که امروز ذهن جوانان ما را ویران می‌کند. باید به فلسفه دین به طور جدی پرداخته شود. به نظر ما برخی شبهه افکنان متکلم نما، حتی یک مقاله کلامی هم ندارند! هرچه می‌نویسند از سنخ فلسفه دین است اما به نام کلام و الهیات، به مردم عرضه می‌شود! اینها به مثابه فیلسوف دین و ناهمدلانه و بی‌دغدغه حق و باطل، به تشریح و جراحی دین می‌پردازند و نتیجه‌اش همین می‌شود که می‌بینید. فلسفه دین کمتر از ۲۰۰ سال پیشینه دارد. این دانش به‌عنوان یک دانش مستقل و مدون اصالتاً یک دانش ملحدانه است،

چون در فلسفه دین بنابر نقد دین و نگاه انسانی و عقلانی به دین است نه نظر الهی به آن. هرچند مباحث فلسفه دین در آثار موحدین از گذشته‌ها مطرح بوده کما اینکه در فلسفه و کلام ما هم مباحث بسیاری از سنخ مباحث فلسفه دین فراوان به چشم می‌خورد، لهذا اشکالی ندارد یک فلسفه دین موحدانه تدوین شود، کما اینکه در پژوهشگاه ما چند مورد کار، البته در حد مقدماتی، انجام گرفته از جمله سلسله بحثهایی که در خدمت مرحوم استاد جعفری صورت پذیرفت و سپس به همین نام منتشر شد.

در هرحال ما نیازمند طبقه‌بندی جدیدی در علوم دین هستیم. کما اینکه بشدت نیازمند بحثهای تطبیقی می‌باشیم، و کما اینکه به جد نیازمند نوسازی ادبیات دینی هستیم. نسل جوان ما زبان ما را نمی‌فهمند، پل ذهنی میان ما و آنها ویران شده است، چرا این حقایق را نمی‌پذیریم؟ حوزویان عزیز چرا باور نمی‌کنید که با این ادبیات و با این سبک و سیاق، قادر به تخاطب با نسل نو نیستیم؟ امروز بخشی از نسل نو جامعه دچار انقطاع فرهنگی شده است، درک مشترک با ما ندارد و برخی از ما با ادبیات زمان و ادبیات جهان فاصله پیدا کرده‌ایم. نه با جوانان هموطن خود می‌توانیم سخن بگوییم و نه با دنیا می‌توانیم ارتباط برقرار کنیم! این همه منابع غنی، این همه ذخایر گرانبها و این همه موارث ارزشمند و ذی‌قیمت در اختیار ماست، اما نمی‌توانیم آنها را به نحو شایسته عرضه و ارائه کنیم. در مثل، به مردم افریقا می‌مانیم که سر در بالین خاک طلاخیز نهاده، از گرسنگی می‌میرند!

وقت گذشت و من برخی موارد را اجمالاً توضیح دادم، اما مطالب بسیاری باقی ماند. ان شاء الله در فرصتی دیگر به آنها خواهم پرداخت. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

\*. این مطلب متن سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر رشاد می‌باشد که در تاریخ ۷۹/۲/۱۵ در سومین گردهمایی اعضای هیأت علمی و محققان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در قم، ایراد گردیده است.